

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم ویر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Social

اجتماعی

نعمت الله مختارزاده
شهراسن – المان

تاجر دین

شعر آئینه ای از فضل خداست

مظهر و جلوه پاک و صفاست

ز دروغ و ز کژیهاست ، به دور

راست می بیند و ، میگوید راست

دشمنی هیچ ندارد به کسی

نه طرفدار ، به شاه و ، نه گداست

غل و غش گر به دل و یا که به سر

خوب و بد ، جمله در آنجا پیداست

لکه از صورت و ، داغ از سیرت

ز صداقت ، همه رازود ، نماست

نقد بر پیرن و تنبان و چین

یا که بر ریش و به پشم و به عباست

یا که بر کاسب و بر تاجر دین

یا که بر شیخ و چلی و به ملاست

یا که بر تاجره و طالبه ای

که مریض است و همی عقده گشاست

پاچه گیرست و، بسی شر انداز
 پی. تکفیر عزیزان کوشاست
 فرقی قایل شده بین علما
 با کفایت ، همه در بیت خداست
 بره را داده به چنگال پلنگ
 که ادا کردن قرض باباست
 وقت قربانی فکر است و قلم
 عید اضحی ، نه عید اضا است
 همچنان نقد به مارشال و وزیر
 به وکیلان و ، رئیس شورا است
 تا جهان ، یکسره از فسق و فساد
 پاک و پاکیزه و از مکر ، زداست
 ای شما ، حامل دستار و عبا
 ترسی ، از خالق و از روز جزاست
 ای شما ، کرگس و زاغ و زغنا
 لاشخوری پس ازین ، شرم و حیاست
 ای شما ، ببر و پلنگ و چوشغال
 لعنت حق ، به شما ، خوب سزا است
 هرچه بدبختی ، در عالم بینی
 همه از کج نگری های شماست
 ای فضولک ! تو مشو قهرز من
 که نما ، نقش تو ، در شعر چراست
 گر ترا نیست به دل ریب و ریا
 از چه قهری و ، چرا شور بیاست
 ابتدا ، رفته کمی درس بخوان
 زانکه عرفان ، ز عرفان سواست
 معنی واژه عُرفان بدان
 فرقش از جرمنی ، تا امریکا است
 دزد اندیشه که از حکمتیار

سرقتی کرده که این ، گفته ماست
 شعر و عرفان و محک بازی ها
 حرف گلبدین و ، بعداً ز شماس
 لیک آن عینک و نیکتایی و ریش
 به شما کهنه گرایان ، نه سزاست
 مقصد ما ، نه همه ریش بود
 ریش و پشمی که همی شیطانزاست
 گهی زرد است و گهی سرخ ، ز مکر
 دامی بنهاد و ، مالیده حناست
 یا همان پیرن و تنبان که همی
 بسته و باز ، به دست دگراست
 لنگی و مُنگی و پیزار و چین
 مرکز فسق و فساد ست و جفاست
 لیک بر ریش صداقت به خدا
 احترامات بسی لا تحصاست
 به من ای طالبه گک ، خرده مگیر
 هدفم چادر مکر است و دغاست
 ظاهراً طاهر و اما ، باطن
 مرکز فسق و فساد و فحشا
 لیک ، بر چادر تقدیس مرا
 حرمت و منزلت خیلی بجاست
 گر شوی منکر و گویی که نیم
 از چه رو ، نقد تو بر جانب ماست
 شعر شاعر ، نظر کم متنگر
 که به الهام ، زبانش گویاست
 حیف از پوچی مغز جهلا
 همه بیمعنی و ، از باد هواست
 لیک نزد عقل و فضلا
 شعر ، نوریست که از سوی خداست

طعنه ها گر دهم ، ناخلفی
که چنین شعر ، ضد ریش و عباس است
نشنوم **عو عو** و نه **عر عر** شان
که مریضند و علاجش ، به خداست
به خداوند ، سپارم ، همه را
که صبر ، زیور الماس و طلاست
آنچه را « نعمت » از اخلاص سرود
بپذیرش که به هر درد دواست
گر فضولی بگه تکرار شدی
به خدا محشری با شعر به پاست

(26 جنوری 2009)